



## یک شهر و دو نرخ، یک کشور و چهل پادشاهی!

یاد پدرها و پدر کلان های ما به خیر باد که هرگز یک شهر را با دو نرخ ندیده بودند و در سرپای یک شهر همان یک نرخ را رواج شهر می دانستند و از وجود دو نرخ در یک شهر احساس تعجب می کردند.



حقیقت این است که مهر خدا (ج) در دل های آنان موج می زد و از هرچه می دیدند خدا را نخست می دیدند و به همین دلیل وقتی به کار خرید و فروش می پرداختند معیار مفادشان در هر ده درهم یک درهم بود یعنی اگر چیزی را ده درهم می خریدند یازده درهم می فروختند و به همین یک درهم مفاد قانع بودند و بنا بر این در سرپای شهر حساب همین حساب ده خرید و یازده فروش

بود و بدین ترتیب بود که در سرا پای شهر همان یک نرخ وجود داشت و یک شهر و دو نرخ مایه تعجب شان می گردید.

از حکومت های شان هم می رسید که استقراری عجیب داشت و به اصطلاح خط گلیم ها چندین بار می رفت و پادشاه همان بود که بود. دعای شب و روز تابعان شاه نیز همین بود که خدا سرزمین شان را از شر پادشاه گردشی در امان خود نگاه دارد.

و اما روزگار ما را ببین که در یک شهر بیش از صد نرخ وجود دارد و در یک کشور بیش از چهل پادشاه. در روزگار ما معیار نرخ ها را زرنگی دکاتدار و سادگی خریدار تعیین می کند و از هنگامی که در شهر ها نرخ های رنگارنگ پیدا شد این ضرب المثل با تعدد نرخ ها در میان مردم نیز رائج شد که چانه زدن را با فروشنده تا آنجا ادامه بده که از جیبنت عرق سر کند و فروشنده که همیشه زرنگ تر از خریدار بود متاعی را که می خواست پانزده درهم بفروشد سی درهم قیمت می گذاشت و خریدار بیچاره حاضر می شد آنرا به بیست درهم بخرد و بدین ترتیب فروشنده پنج درهم اضافه تر از جیب خریدار کشیده بود.

در این دور و زمانه چیز ها را به حساب کیفیت نه بلکه به حساب مارک کمپنی های تولید کننده می خردند و بنا بر این نرخ پیراهن از پنج پوند شروع می شود و تا صد پوند بالا می رود و اما از پادشاه گردشی دیگر خبری نیست زیرا که حالا قانون درک ندارد و تنها زور می چلاند و هر کس به تناسب زور خود پادشاهی می چلاند و دیگر به اختیار رعیت بیچاره نیست که برای یک پادشاه معین بیعت و در حوزه قدرت او با آرامی زندگی کند.

و چه دشوار است زیر سلطه این همه پادشاه زیستن و همه را از خود راضی نگاه داشتن. تصورش را بکنید که شما در کابل هستید و به حکم فرهنگ مسلط بر شهر هر صبح ماشین جلیت سه تیغه را بر روی خود می دوانید و ریش را از ته می تراشید.

حالا کاری عاجل ایجاب می کند که مثلاً به وردک و میدان بروید که آنجا زور طالبان مسلط است و آنان ریش را کارت هویت و نشانه مسلمانایی تان می دانند و ناگهان دو تا طالب تفنگ بر شانه دستک تان را می گیرند و شما را نزد به اصطلاح قاضی خود گماشته می برند و او هم دو نفر را امر می کند که برخلاف کرامت بشری تان شما را کف پای بردارند و تا دل شان یخ می کند بر کف پا های تان زده بروند و از شما بخواهند که توبه بکشید!

دُرست همان وقت است که از مصیبت آن سه جوان که طالبان ایشان را در غزنی کف پای برداشته بودند آگاه می شوید که به اصطلاح یک من آرد چند فطیر می شود.

هر دولت وظیفه دارد که وقار و حیثیت تابعان خود را حفظ کند و اگر این حیثیت و وقار مورد تجاوز افرادی قرار می گیرد که غیر از زور هیچ صلاحیت قانونی ندارند، آن دولت مکلف است که از تابعان خود تا پای مرگ دفاع کند. در دیار ما زیر ریش دولت مردان دختری را با یک اتهام بی بنیاد با شکنجه های غیر انسانی به قتل می رسانند و دولت سکوت می کند و یا برای فاتحه می رود و این گونه فاتحه رفتن بر زخم ناسور و علاج ناپذیر مردم نمک پاشیدن است.

در غور دخترک دیگری را که به ازدواج اجباری با مردی که بیشتر از سه برابر سن او سن دارد تمکین نکرده است به جرم زنا متهم و باز به فیصله یک قاضی خود گماشته سنگسار می کنند و عذر لنگ دولت این است که آن منطقه در تسلط طالبان است و بنا بر این "بنده در آن بی دخل است"

باز در شهری که فقط یک ساعت از پایتخت فاصله دارد سه جوان را بدون این که بگویند مال چه کس را از کجا و به چه وسیله دزدیده اند در محضر عام کف پای می بردارند و می زنند و باز هم از همان شیوه "بنده بی دخل است" استفاده می شود.

به یاد بیاوریم صدر اسلام و دوران حضرت ابوبکر صدیق (رض) را که برخی از قبائل نمی خواهند زکوة خود را بپردازند و حضرت ابوبکر تا بدانجا می جنگد که قانون را بر سرپای جامعه حاکم می سازد. آیا عجیب نیست که امریکا قوای خود را در افغانستان نگاه می دارد، آلمان نیز قوایش را نگاه می دارد و دولت هم که دعوی نیرومندی دارد ولی این همه نیرو باهم نمی تواند زهر چشمی به طالب نشان بدهد که بدین بی باکی کرامت اشخاص را به باد استهزاء و تمسخر نگیرد.

خدا بیامرزد مادر بیچاره ام را که وقتی کسی به کار بالاتر از توان خود دست می بُرد برایش می گفت:

"دُر کو که نمی تانی، ویران کده می مانی!" حالا کسی پیدا می شود که این مثل مادر مرحوم مرا به گوش دولت وحدت ملی و اربابان شان در امریکا، آلمان و ناتو برساند و به آنان بگوید:

"دُر کو که نمی تانی ویران کده می مانی!" و یا کسی پیدا می شود که بدین طالبان بدبخت بفهماند که حالا که ضعف دولت حالتی را به وجود آورده است که به اصطلاح "کس نمانده در سرای، موش شده کدخدای"

مجازات های اجتماعی تر از کف پای برداشتن افراد نیز وجود دارد که هم لعل را به دست می آرد و هم دل یار را نمی رنجاند. نمی شود که اشخاص را محکوم کنید که برای چند روز به اندازه گناه شان یک گوشه شهر را پاک کنند و یا در یک کار خیر دیگر سهم بگیرند.

اینان چه وقت از صائب یاد می گیرند که:

درس ادیب اگر بُود زمزمه محبتی

جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

تعذیب انسان و تحقیر کرامت انسانی را اسلام نیز جواز نمی دهد مگر اینکه دولت یا شیخ دولت قصد انتقام گیری از مجرم را داشته باشد که مجازات برای اصلاح حال است و نه برای انتقام از مجرم.

فاعتبروا یا اولی الابصار.

برمنگهم - ۲۰ دسمبر ۲۰۱۵

نگارگر

